

## نمونه‌ای از نابرابری‌های اجتماعی

### درس هفتم نابرابری اجتماعی

مدیران یک شرکت تولیدی، دربارهٔ چگونگی پرداخت دستمزد به کارکنان شرکت اختلاف نظر دارند؛ برخی پیشنهاد می‌کنند، به هر کسی به اندازه‌ای که شایستگی دارد، دستمزد پرداخت شود. این عده تفاوت‌های افراد مانند توان جسمی و ذهنی، انگیزه و مهارت را برجسته می‌کنند، رقابت میان افراد برای تولید بیشتر را ضروری می‌دانند و افراد و گروه‌های «توانگر» را در اولویت قرار می‌دهند. برخی دیگر پیشنهاد می‌کنند، از هر کس به اندازه توانش کار بخواهیم اما به اندازه نیازش به او دستمزد بدهیم. این عده شباهت‌های افراد مانند هم‌نوع، هم‌وطن و همکار بودن را برجسته می‌کنند و بر آن تأکید می‌نمایند ولی افراد و گروه‌های «کم‌توان» را در اولویت قرار می‌دهند.

راهکار پیشنهادی هر گروه برای تعیین قیمت کار افراد نیز متفاوت است. گروه اول بر بازار تکیه می‌کنند و معتقدند بازار همان‌طور که قیمت کالاها را براساس قانون عرضه و تقاضا تعیین می‌کند، می‌تواند قیمت کار افراد را نیز بر همین اساس مشخص نماید. اما از نظر گروه دوم، بازار نمی‌تواند ارزش واقعی کالاها و کار افراد را مشخص کند. برای مثال شاید فردی ناچار شود برای تعمیر تریک‌دگی لوله آب خانه‌اش در یک روز تعطیل تابستانی، مبلغ گزافی به تنها لوله‌کشی که آمادهٔ کار است بپردازد، اما آیا ارزش واقعی کار این لوله‌کش به همین مقدار است؟ همان‌طور که برخی راننده‌های تاکسی در ساعات پرتردد و روزهای بارانی، کرایه‌ای را طلب می‌کنند که استحقاق آن را ندارند. به همین دلیل گروه دوم، تکیه بر بازار را نادرست می‌دانند و دخالت دولت، برای کنترل بازار را لازم می‌دانند. آنها به دولت اعتماد می‌کنند و معتقدند دولت به نمایندگی از همه و به نفع همه عمل می‌کند.

هرچند مدیران این شرکت دربارهٔ چگونگی پرداخت دستمزد به کارکنان گفت‌وگو می‌کنند اما در واقع به دنبال

تحقق هدف بزرگ‌تر و اساسی‌تری هستند. آیا می‌توانید هدف و مسئله اصلی آنها را حدس بزنید؟ شما راهکار کدام گروه را بیشتر می‌پسندید؟ آیا خودتان راهکار دیگری دارید؟

## تفاوت یا نابرابری؟

همه می‌دانید که افراد از جنبه‌های مختلف با یکدیگر متفاوت‌اند. انسان‌ها از نظر قد، وزن، جنس، رنگ پوست، توانایی جسمی و ذهنی، قدرت سیاسی، ثروت، تحصیلات، مهارت، پایگاه اجتماعی، محل سکونت، زبان، لهجه و... باهم تفاوت دارند. اما آیا همه این تفاوت‌ها از یک نوع‌اند؟ با دقت در تفاوت‌های میان افراد مشخص می‌شود که همه تفاوت‌ها از یک نوع نیستند؛

● برخی تفاوت‌ها، تفاوت‌های اسمی نامیده می‌شوند و نمی‌توان افراد را براساس این رتبه‌بندی کرد. مثلاً برخی افراد سفیدپوست و برخی رنگین‌پوست هستند. این دو گروه از نظر رنگ پوست متفاوت‌اند، اما هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد. زن و مرد از نظر جنسیت با یکدیگر متفاوت‌اند اما هیچ‌کدام به دیگری برتری ندارد.

● برخی تفاوت‌ها مانند قد، هوش، ثروت و تحصیلات، تفاوت‌های رتبه‌ای نامیده می‌شوند؛ و می‌توان افراد را براساس این تفاوت‌ها، رتبه‌بندی کرد؛ یعنی برخی افراد کمتر و برخی بیشتر از یک ویژگی برخوردارند. برای مثال افرادی که دارای قد و ضریب هوشی متفاوت هستند، با هم نابرابرند یا افرادی که دارای ثروت و تحصیلات متفاوت هستند، با هم نابرابرند. آیا نابرابری در قد و هوش همانند نابرابری در ثروت و تحصیلات است؟ نابرابری‌ها، خود دو گونه‌اند؛ برخی نابرابری‌ها، طبیعی هستند مانند نابرابری افراد در قد و ضریب هوشی، اما برخی نابرابری‌ها مانند نابرابری در تحصیلات و ثروت، اجتماعی‌اند؛ یعنی در جامعه ایجاد می‌شوند. برای مثال میزان تلاش افراد یا خانواده‌ای که در آن متولد شده‌اند، آنها را از نظر رتبه نابرابر می‌سازد. بنابراین تفاوت‌ها را می‌توان به سه نوع «تفاوت اسمی»، «نابرابری طبیعی» و «نابرابری اجتماعی» تقسیم کرد.

## گفت‌وگو کنید

- در طول تاریخ، بسیاری از فرهنگ‌ها و جوامع، تفاوت‌های اسمی و نابرابری‌های طبیعی را بهانه‌ای برای نابرابری‌های اجتماعی قرار داده‌اند. مثلاً میان دو جنس یا نژادهای مختلف نابرابری‌های اجتماعی ایجاد کرده‌اند.
- عده‌ای در مخالفت با این نوع برخوردها، همه نابرابری‌ها را نابرابری اجتماعی می‌پندارند و همه نابرابری‌های اجتماعی را نیز مضر و مخرب می‌دانند. هر دوی این نگاه‌ها، نادرست‌اند. به نظر شما هر کدام از این دو نگاه چه مشکلاتی ایجاد می‌کنند؟

## سه رویکرد به نابرابری اجتماعی

«نابرابری اجتماعی» یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد توجه جامعه‌شناسان است؛ تفاوت‌های اسمی و نابرابرهای طبیعی در صورتی که به نابرابری‌های اجتماعی منجر شوند مورد توجه جامعه‌شناسان قرار می‌گیرند.

جامعه‌شناسان در مطالعه نابرابری‌های اجتماعی، به قشربندی اجتماعی در جوامع توجه دارند و می‌گویند علت نابرابری اجتماعی این است که مزایای اجتماعی یعنی ثروت، قدرت و دانش، به صورت نابرابر میان افراد توزیع شده‌اند از این رو برخی در بالای سلسله مراتب اجتماعی قرار می‌گیرند و برخی در پایین آن.

اما آیا وجود نابرابری‌های اجتماعی برای جامعه ضرورت دارد؟ یا اینکه برای برقراری عدالت اجتماعی باید با نابرابری اجتماعی مبارزه کنیم و همه افراد و گروه‌ها را برابر نماییم؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، رویکردهای متفاوتی وجود دارد؛

### رویکرد اول: برخی جامعه‌شناسان معتقدند که نابرابری اجتماعی برای بقا و جامعه ضرورت

دارد؛ از نظر آنان نابرابری‌های اجتماعی از تفاوت‌ها یا نابرابری‌های طبیعی برمی‌خیزد. برای مثال دو نفر را تصور کنید که هر کدام یک هکتار زمین دارند و در آن کشاورزی می‌کنند. در پایان سال فردی که توانمند بوده و تلاش بیشتری کرده است، محصول بیشتری برداشت خواهد کرد. ممکن است فرد دیگر به دلیل ناتوانی یا تنبلی نتواند هیچ محصولی برداشت نماید. این فرد برای برطرف کردن نیازهایش، به دیگری که محصول بیشتری برداشت نموده، نیازمند خواهد شد. در اینجا یک مبادله رخ می‌دهد، مثلاً فردی که محصول اضافی دارد، نصف زمین فردی که محصول ندارد را از او می‌گیرد و در عوض هزینه‌های زندگی او را برای یکسال تأمین می‌کند. از این به بعد، یکی از کشاورزان یک و نیم هکتار زمین و دیگری نیم هکتار زمین دارد. اگر این روند سال بعد هم ادامه پیدا کند، کسی که باز هم نتوانسته محصولی برداشت نماید، دیگر زمینی نخواهد داشت و ناچار به کار مزدی خواهد شد؛ یعنی برای دیگری کار خواهد کرد. از نظر این جامعه‌شناسان، چنین روندی در گذشته، به شکل‌گیری نظام برده‌داری که شدیدترین شکل قشربندی اجتماعی است، منجر شده است. این جامعه‌شناسان طرفدار قشربندی اجتماعی هستند و معتقدند که از گذشته تا حال، هیچ جامعه‌ای بدون قشربندی اجتماعی نبوده است یعنی قشربندی پدیده‌ای است که در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته است.

به علاوه آنان چنین می‌پندارند که نابرابری‌های اجتماعی نتیجه نابرابری‌های طبیعی است، بنابراین عادلانه است اما آنها این واقعیت را نادیده می‌گیرند که نابرابری‌های اجتماعی همیشه نتیجه نابرابری‌های طبیعی نیستند به علاوه مثال بالا شاید بتواند نقطه آغاز شکل‌گیری نابرابری‌های اجتماعی را توجیه نماید، اما قشربندی به مرور زمان، نهادینه شده و رابطه آن با تلاش افراد قطع می‌شود.

در هر جامعه‌ای، برخی از افراد در طبقه بالا و برخی دیگر در طبقه پایین متولد می‌شوند. در این‌گونه موارد نقطه شروع رقابت، یکسان نیست. مثلاً کودکانی که در طبقه بالا متولد می‌شوند، نسبت به کودکانی که در طبقه پایین متولد می‌شوند، از امکانات آموزشی بهتری برخوردارند. در چنین شرایطی یک نابرابری اجتماعی مقدمه نابرابری‌های اجتماعی بعدی می‌شود نه یک نابرابری طبیعی.

طرفداران قشربندی با طبیعی دانستن قشربندی اجتماعی، نقش انسان‌ها در پدید آمدن و تداوم آن را نادیده می‌گیرند و تغییر در آن را چندان امکان‌پذیر نمی‌دانند به علاوه با تأکید بر کارکردهای قشربندی آن را تأیید و تثبیت می‌کنند.

با اینکه طرفداران قشربندی اجتماعی رقابت را در زندگی اجتماعی، ضروری می‌دانند اما از این نکته مهم غفلت می‌کنند که در رقابت عادلانه باید نقطه شروع رقابت یکسان باشد. شما درباره رقابت در زندگی اجتماعی چه نظری دارید؟

**رویکرد دوم:** در مقابل، اندیشمندان اجتماعی که مخالف قشربندی اجتماعی هستند، معتقدند که نابرابری‌های اجتماعی ناشی از تفاوت‌ها و نابرابری‌های طبیعی نیست، بلکه از روابط سلطه‌جویانه میان انسان‌ها برمی‌خیزد و باید با آن مبارزه کرد. اینان عدالت اقتصادی را مهم می‌دانند و معتقدند که با توزیع برابر ثروت، عدالت برقرار خواهد شد. از نظر آنان این مالکیت خصوصی است که موجب برقراری روابط ظالمانه میان افراد و در نتیجه نابرابری می‌شود بنابراین برای ایجاد برابری باید مالکیت خصوصی را از میان برداشت. این گروه معتقدند که ثروت باید برحسب نیاز افراد توزیع شود؛ یعنی همه اعضای جامعه باید به اندازه توانشان، کار کنند و به اندازه نیازشان، از مزایا بهره‌مند شوند.

مخالفان قشربندی گمان می‌کنند، اگر مالکیت خصوصی از بین برود، دیگر طبقه پایین نخواهیم داشت و بدین ترتیب همگان شرایطی یکسان خواهند داشت. آیا لغو مالکیت خصوصی راه حل مناسبی برای برقراری عدالت در جامعه است؟ آیا عدالت به معنای برابری است؟

از نظر آنان قشربندی اجتماعی توسط انسان‌ها پدید آمده و تداوم یا تغییر آن نیز به دست آنهاست. علاوه بر این تأکید آنان بر معایب قشربندی نشان می‌دهد که آنان خواهان از میان برداشتن قشربندی هستند.

با لغو مالکیت خصوصی، انگیزه رقابت از بین می‌رود زیرا این امر سبب می‌شود، تلاش افراد

کوشا و توانمند نادیده گرفته شود از این رو با اینکه در این رویکرد، نقطه شروع رقابت‌ها یکسان می‌شود اما به دلیل اینکه انگیزه رقابت از بین می‌رود، راه پیشرفت مادی مسدود می‌گردد. به نظر شما آیا رفاقت و رقابت همیشه در مقابل یکدیگرند؟

**رویکرد سوم:** طرفداران عدالت اجتماعی معتقدند هیچ‌کدام از این رویکردها عادلانه نیست. رویکرد اول عادلانه نیست چون این واقعیت را نادیده می‌گیرد که افرادی که در طبقه اجتماعی پایین متولد می‌شوند حتی با داشتن شایستگی و تلاش برابر با افرادی که در طبقه بالا متولد می‌شوند، به سادگی امکان رقابت با این افراد را ندارند. رویکرد دوم نیز عادلانه نیست زیرا در آن حقوق افراد توانمند و کوشا، به اندازه استحقاق آنها، پرداخت نمی‌شود. یعنی؛ در رویکرد اول، نقطه آغاز رقابت ناعادلانه است و در رویکرد دوم نقطه پایان آن ناعادلانه است. بنابراین هر دو رویکرد به دلیل ناعادلانه بودن با «فطرت» انسانی سازگار نیستند و در نتیجه به شکست می‌انجامند.

در رویکرد عادلانه، مالکیت خصوصی لغو نمی‌شود اما جامعه، وظیفه دارد که امکان رقابت را برای همگان فراهم کند و نقطه شروع رقابت را یکسان نماید. بدین منظور دولت به نمایندگی از جامعه موظف است، نیازهای ضروری همه افراد مانند خوراک، پوشاک و مسکن را تأمین نماید. بدین ترتیب همه کودکان از امکانات اولیه برای پیشرفت بهره‌مند می‌شوند و می‌توانند براساس توانایی و شایستگی خود با دیگران رقابت نمایند. دولت نیز تلاش می‌کند تا برای کاهش نابرابری‌های اجتماعی تدابیری بیندیشد مثلاً از ثروتمندان مالیات می‌گیرد و از آن برای رفع فقر در جامعه استفاده می‌کند.

این رویکرد نه با رهاسازی مطلق موافق است و نه با کنترل مطلق. نه اجرای عدالت را به دست نامرئی بازار می‌سپارد و نه دخالت همه‌جانبه دولت را می‌پذیرد، بلکه به دنبال برقراری عدالت اجتماعی هستند اما به بهانه عدالت اجتماعی آزادی‌های افراد و امکان رقابت میان آنها را از بین نمی‌برند.

«حوزه رقابت»

«حوزه برابری»  
مدل عدالت اجتماعی

مدل کمونیستی

مدل لیبرالی

#### تفسیر کنید

این سه رویکرد در مدل زیر نمایش داده شده است. آیا می‌توانید آن را تفسیر کنید؟

#### ارزیابی کنید

جوامع مختلف برای کاهش نابرابری اجتماعی راهکارها و راه‌حل‌های مختلفی را در پیش می‌گیرند.

- گرفتن مالیات از اقشار برخوردار
- پرداخت یارانه به اقشار کم‌برخوردار

از جمله این کارها هستند.

به نظر شما اجرای این راه‌حل‌ها سبب کاهش نابرابری اجتماعی در ایران شده است؟ راهکار پیشنهادی شما برای کاهش نابرابری اجتماعی در کشور چیست؟

### جامعه‌شناسی انتقادی

در نیمه دوم قرن نوزدهم، مسئله قشربندی اجتماعی در جهان متجدد چالش فقر و غنا را به وجود آورد و فقرا و ثروتمندان را به دو گروه متخاصم تبدیل کرد و جهان متجدد را به مخاطره انداخت. طرفداران و مخالفان قشربندی اجتماعی نیز درگیر این منازعه شدند و در چارچوب دانش علمی به دفاع از رویکرد خود پرداختند و هر کدام رویکرد دیگر را به غیرعلمی بودن یا سوء استفاده از علم، متهم کردند.

در رویکرد مخالفان قشربندی اجتماعی، ظرفیت‌هایی برای انتقاد از قشربندی اجتماعی وجود داشت ولی به دلیل غلبه تصور پوزیتیویستی از علم (یکسان‌انگاری علوم طبیعی و علوم اجتماعی) امکان استفاده از آن وجود نداشت. با افول تصور پوزیتیویستی از علم، در نیمه دوم قرن بیستم، این ظرفیت انتقادی مورد توجه قرار گرفت و به شکل‌گیری جامعه‌شناسی انتقادی انجامید.

برخی جامعه‌شناسان، قشربندی اجتماعی را جهانی و ضروری می‌دانند؛ یعنی معتقدند که تاکنون هیچ جامعه‌ای بدون قشربندی وجود نداشته است و قشربندی برای جامعه، کارکردهای ضروری دارد. آنان کارکردهای قشربندی را با طرح این سؤالات و پاسخ به آنها توضیح می‌دهند که جامعه چگونه در افراد، انگیزه بر عهده گرفتن نقش‌های مناسبشان را ایجاد می‌کند؟ پس از اینکه افراد آن چگونه انگیزه انجام وظایف این نقش‌ها را در آنها ایجاد می‌کند؟ این مسئله به سه دلیل مطرح می‌شود:

– برخی نقش‌ها از نقش‌های دیگر کم‌زحمت‌تر، راحت‌تر و خوشایندترند.

– برخی نقش‌ها برای بقای جامعه از نقش‌های دیگری مهم‌ترند.

– نقش‌های متفاوت، به توانایی‌ها و استعداد‌های متفاوتی نیاز دارند.

به نظر این جامعه‌شناسان، نقش‌های عالی‌رتبه همان نقش‌هایی هستند که بر عهده گرفتن آنها پرزحمت و پر مسئولیت است ولی برای بقای جامعه مهم‌ترند و به بیشترین توانایی و استعداد نیاز دارند. بنابراین جامعه، باید پاداش‌های بیشتری برای این نقش‌ها در نظر بگیرد تا افراد شایسته این نقش‌ها را بپذیرند و به خوبی آنها را ایفا نمایند. مثلاً برای اینکه افراد، در دسر‌ها و سختی‌های تحصیل و کار در رشته پزشکی را بپذیرند، جامعه ناگزیر است حقوق بالا، فراغت کافی و احترام زیادی برای این نقش در نظر بگیرد. به این نظریه انتقادات مهمی وارد شده است و گفته می‌شود که این نظریه:

– جایگاه ممتاز کسانی که از مزایای اجتماعی قدرت و ثروت برخوردارند را حفظ می‌کند، زیرا آنها را شایسته داشتن چنین امتیازاتی می‌داند و حتی اعطای چنین پاداش‌هایی را به صلاح جامعه می‌بیند.

– اینکه چون نظام قشربندی در گذشته وجود داشته و در حال حاضر هم باید باشد، نظر صحیحی نیست. شاید جوامع آینده را بتوان به شیوه قشربندی نشده‌ای ساخت تا نابرابری اجتماعی تا حد امکان کاهش یابد.

– این فکر که هر نقشی که مزایای اجتماعی بیشتری دریافت می‌کند، برای جامعه مهم‌تر است، چندان قابل دفاع نیست. آیا واقعاً نقش یک پرستار در بقای جامعه، کم‌اهمیت‌تر از یک هنرپیشه سینما است؟ آیا نقش یک رفتگر برای جامعه حیاتی‌تر از مدیران تبلیغاتی نیست؟ آیا ثروت، قدرت و احترام اختصاص داده شده به این نقش‌ها متناسب با اهمیت آنهاست؟ آیا نقش‌هایی که مزایای اجتماعی کمتری دریافت می‌کنند لزوماً راحت‌تر و خوشایندترند؟ مثلاً نقش کارگر راحت‌تر و خوشایندتر از نقش مدیر است؟

– آیا افراد واجد شرایط برای نقش‌های بلندپایه به راستی کمیابند؟ یا اینکه چون بعضی افراد از کسب آموزش‌های لازم برای دستیابی به نقش‌های بلندپایه محرومند و فرصت نمی‌کنند که توانایی‌هایشان را نشان دهند، تعداد افراد شایسته، کم به نظر می‌رسد؟

– لازم نیست همیشه برای تشویق مردم به بر عهده گرفتن نقش‌های بلندپایه، حتماً به آنها قدرت، درآمد و احترام بدهیم. گاهی آدم‌ها را به دلیل رضایت از انجام کار خوب یا به خاطر خدمت به دیگران نیز به ایفای این نقش‌ها ترغیب می‌شوند.

می‌دانید که زندگی اجتماعی انسان، دو وجه دارد:

• از سویی افراد انسانی در زندگی گروهی و مشترک خود، جهان اجتماعی و ساختارهای آن را می‌سازند.

• از سوی دیگر هر جهان اجتماعی الزام‌ها و پیامدهایی دارد که زندگی انسان‌ها را متأثر می‌سازد. تا زمانی که یک جهان اجتماعی از طریق مشارکت اجتماعی افراد پابرجاست، پیامدهای آن نیز باقی است. با تغییر جهان اجتماعی موجود و به دنبال آن، برداشته شدن الزام‌هایش، جهان اجتماعی جدیدی شکل می‌گیرد و پیامدهای دیگری به دنبال می‌آورد. همواره این امکان وجود دارد که یکی از این دو وجه زندگی اجتماعی بزرگ‌نمایی شود و بیشتر مورد توجه و تأکید قرار گیرد و وجه دیگر آن، نادیده انگاشته شود. مثلاً پیامدهای جهان اجتماعی برای افراد برجسته شوند و مورد تأکید زیادتری قرار گیرند ولی این وجه که جهان اجتماعی ساخته انسان‌هاست نادیده گرفته شود و بالعکس. یعنی گاهی نظام اجتماعی و ساختارهای آن و گاهی کنش‌های اجتماعی نادیده گرفته شود. برجسته کردن یک وجه و تأکید بر آن و نادیده گرفتن وجه دیگر، می‌تواند آثار و پیامدهای نامطلوبی برای زندگی اجتماعی به وجود بیاورد.

جامعه‌شناسان انتقادی به این نکته توجه داشتند. آنها همانند جامعه‌شناسان تفهیمی بر توانایی و خلاقیت افراد برای شکل دادن به جهان اجتماعی تأکید می‌کنند، اما از کم توجهی رویکرد تفهیمی به الزام‌ها و پیامدهای ساختارهای اجتماعی و تأثیر آنها بر زندگی افراد ناخرسندند. جامعه‌شناسان انتقادی معتقدند که گاهی جهان اجتماعی و ساختارهای آن که به دست خود انسان‌ها، انسان‌ها را زیر سیطره و سلطه خود در می‌آورند از این رو بی توجهی به ساختارهای اجتماعی، به معنای چشم پوشی از پیامدها و آثار مخرب آنهاست و انتقاد از ساختارهای اجتماعی و در نتیجه کنترل آثار مخرب آنها را ناممکن می‌سازد. این جامعه‌شناسان بر ضرورت انتقاد علمی از ساختارهای سرکوب‌گر، تأکید می‌کنند تا از تنگ‌تر شدن عرصه بر انسان‌ها پیشگیری شود و همچنین زمینه شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی انسانی‌تر و اخلاقی‌تر فراهم آید.

فاصله میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب جهان اجتماعی، جامعه‌شناسی را به داوری



درباره ارزش‌ها و انتقاد از آنها وادار ساخت. جامعه‌شناسی انتقادی بر داوری‌های ارزشی و انگیزه‌های اخلاقی نظریه‌های اجتماعی تأکید می‌ورزد. جامعه‌شناسان انتقادی بر این باورند که جامعه‌شناسی خواه ناخواه داوری می‌کند اما برای داوری و انتقاد به معیارهای علمی نیاز دارد تا در پرتو آنها وضعیت موجود را ارزیابی کند، تصویری از وضعیت مطلوب ترسیم نماید و راه عبور از وضعیت موجود به سوی وضعیت مطلوب را پیشنهاد دهد. جامعه‌شناسی پوزیتیویستی و تفهیمی از ارائه چنین معیارهایی ناتوان بودند؛ زیرا این دو نوع جامعه‌شناسی، علم را به معنای حسی و تجربی آن محدود می‌دانستند، بنابراین نمی‌توانستند ارزش‌ها را که پدیده‌هایی فراتر از حس و تجربه‌اند ارزیابی کنند. ولی جامعه‌شناسی انتقادی علم را به معنای حسی و تجربی آن محدود نمی‌داند و سعی دارد از محدودیت‌های علم تجربی رها شود تا بتواند چنین معیارهایی را جست‌وجو کند. اما آیا جامعه‌شناسان انتقادی به این معیارها دست می‌یابند؟

#### تحقیق و گفت‌وگو کنید

اگر چه عدالت، همواره مورد توجه و علاقه انسان‌ها بوده است؛ ولی برای همه دیدگاه‌هایی که درباره آن سخن می‌گویند، اهمیت یکسانی ندارد. برخی دیدگاه‌ها عدالت را اساسی‌ترین ارزش یا یکی از اساسی‌ترین ارزش‌ها می‌دانند ولی برای برخی دیگر، عدالت از آن جهت اهمیت می‌یابد که وسیله‌ای برای تحقق ارزش‌های دیگر است. مثلاً عدالت را مقدمه دستیابی به رفاه مادی یا آزادی می‌دانند و برای رسیدن به رفاه و آزادی، خواهان عدالت هستند.

آیا می‌دانید عدالت در دیدگاه اسلام چه جایگاهی دارد؟ درباره جایگاه عدالت در قانون اساسی جمهوری اسلامی و همچنین وضعیت عدالت آموزشی در جامعه ایران تحقیق و گفت‌وگو کنید.



## هویت ملی

### درس هشتم سیاستِ هویت

در جامعه‌شناسی پایه دهم خواندید که آنچه در پاسخ به پرسش «من کیستم؟» گفته می‌شود و شخص با آن، خود را با برخی مشابه می‌داند و از برخی دیگر متمایز می‌کند، هویت نامیده می‌شود. هویت به معنای آگاهی فرد از «کیستی» خود و احساس تعلق اجتماعی به یک جهان اجتماعی و قلمروی جغرافیایی می‌باشد. مثلاً ما به مسلمان و ایرانی بودن خود، آگاه و دلبسته‌ایم. این آگاهی در حد یک احساس درونی و فردی باقی نمی‌ماند، بلکه از طریق نشان دادن تشابهات و تمایزات خود با افراد و گروه‌های دیگر در نمادها، آداب، رسوم و...، شهود جمعی و بیرونی پیدا می‌کند و فرد در نتیجه این تعاملات با برخی یگانه می‌شود و با برخی بیگانه.

امروزه همه ما ایرانیان شناسنامه داریم. شناسنامه نخستین سند هویت ماست. این سند را تاجیک‌ها زادنامه و عرب‌ها هوید نامیده‌اند. در زبان انگلیسی هم به آن سند هویت می‌گویند. به نظر شما چرا به این سند، شناسنامه گفته می‌شود؟ پیام‌ها و اطلاعات مندرج در شناسنامه‌های ما چه می‌گویند؟ آیا اسناد هویتی دیگری را می‌شناسید؟

## شناسنامه؛ سند هویت

هر کسی در همان نگاه اول، بدون اینکه شناسنامه را باز کند و نام و نشان صاحب آن را جویا شود، از آرم و عبارت جمهوری اسلامی ایران بر روی جلد شناسنامه متوجه می‌شود که صاحب شناسنامه تبعه جمهوری اسلامی ایران است؛ تبعه نظام سیاسی جمهوری اسلامی، در قلمرو سرزمینی به نام ایران که سرزمینی است با مرزهای معین در بخش غربی آسیا که همچون یوزپلنگی آماده، گوش تیز کرده و بر ساحل نشست است و از گذشته‌های دور، سرزمین ایرانیان بوده و ایران نام گرفته است.

همه مردم ایران از هر قوم و مذهبی، حقوق و مسئولیت‌های برابر دارند؛ همه از شناسنامه یک رنگ، و یک اندازه برخوردارند، بنابراین همه ایرانیان، اعم از زن و مرد، خردسال و بزرگسال، فقیر و غنی، بی‌سواد و باسواد در هویت ملی مشترک‌اند و می‌توانند هم‌آوا با فردوسی بگویند «همه جای ایران سرای من است» و همچنین موظفند از کشور ایران و کیان آن، دفاع، پاسداری و پرستاری کنند و در استقلال، آزادی و آبادی آن بکوشند.

آرم روی شناسنامه کلمه الله را بازنمایی می‌کند و همان آرمی است که در وسط پرچم ایران نیز وجود دارد. این آرم پس از انقلاب اسلامی ایران، جایگزین نماد شیر و خورشید شده است. زیر آرم، به زبان فارسی و خط نستعلیق که یکی از زیباترین خطوط اسلامی است، دو عبارت وزارت کشور و سازمان ثبت احوال کشور نوشته شده است که نشان‌دهنده تصمیم دولت برای ثبت احوال و افعال مهم شهروندان خویش همچون تولد، ازدواج، تولد فرزندان و وفات است.

در صفحه نخست شناسنامه نیز ذکر شده که «شناسنامه سند هویت شماست، برای حفظ حقوق خود به دقت از آن نگهداری کنید» که نشان می‌دهد دولت، هویت فرد فرد ایرانیان و حقوق و مسئولیت آنها را به رسمیت می‌شناسد یا نوشته شده که «هرگونه تغییر و تحریف در شناسنامه یا سوءاستفاده از آن جرم است و مجرم تحت تعقیب قانونی قرار می‌گیرد.» یعنی نمی‌توان خودسرانه و به دلخواه خویش در این سند هویت دست برد و آن را تغییر داد.

نام و نام‌خانودگی، آقا یا خانم بودن، مکان و زمان تولد از جمله ویژگی‌های هویتی هستند که در شناسنامه ثبت می‌شوند. افزون بر این، نام پدر و مادر دارنده شناسنامه همراه با شماره ملی آنها در شناسنامه ثبت شده تا هویت خانوادگی فرد مشخص شود.

صفحات دیگر شناسنامه نیز ویژگی‌های دیگری را بازنمایی می‌کند. آیا می‌توانید دلالت‌های آنها را مشخص کنید؟

## تنازع هویت‌ها

در سال گذشته آموختید، ظهور متجدد دولت‌هایی شکل گرفتند که خود را با هویت سنتی به خصوص با هویت دینی مسیحی نمی‌شناختند بلکه هویت خود را با توجه به تاریخ، جغرافیا، قومیت یا نژادشان تعریف می‌کردند. تأکید بر این عوامل به پیدایش نوع جدیدی از هویت انجامید که ملی‌گرایی و وطن‌دوستی مشخصه اصلی آن بود و به ظهور ناسیونالیسم انجامید اما بیشتر کشورها دارای تنوع قومی، نژادی، زبانی و مذهبی و... بودند. در این کشورها، گروه‌های مختلفی می‌بایست در کنار هم زندگی می‌کردند. دولت‌ها در این کشورها برای تعیین هویت ملی و چگونگی توزیع مزایا و فرصت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و همچنین پاسخ‌گویی به درخواست‌ها و نیازهای اقوام و گروه‌های مختلف، ناگزیر از سیاست‌گذاری هویتی بودند تا شیوه سامان دادن به جامعه را مشخص کنند. مدل رایج سیاست‌گذاری هویتی در دوره مدرن، «هماندسازی» بود.

هماندسازی یا تطابق به معنای پذیرش ارزش‌ها و سبک زندگی یک گروه توسط گروه‌های دیگر جامعه بود، به گونه‌ای که همه گروه‌ها همسان گردند. به عبارت دیگر هماندسازی سیاستی بود که دولت‌ها برای از بین بردن تفاوت‌های هویتی گروه‌های مختلف و یکسان‌سازی آنها در پیش گرفتند.

### بخوانیم و بدانیم

نسل‌کشی، جابه‌جایی اجباری، کنترل جمعیت، جداسازی و فشارهای سخت اجتماعی از جمله روش‌های خشونت‌آمیز هماندسازی هستند. اساس این روش، نفی و طرد «دیگری متفاوت» است. البته در نسل‌کشی، دیگری، شری است که باید نابود شود، اما در سایر روش‌ها دیگری اگرچه شر دانسته می‌شود، ولی امکان اصلاح او وجود دارد و با اعمال فشار می‌توان او را به پذیرش الگوهای هویتی جدید مجبور ساخت یا می‌توان او را از بقیه جدا کرد. در جداسازی، گروه مسلط، گروه‌های نژادی، قومی، مذهبی دیگر را به زیستن در مناطقی جدا از محل سکونت گروه مسلط مجبور می‌کند، همچنین آنها را از تسهیلات و خدماتی مانند آموزش، بهداشت، درمان محروم می‌گرداند یا این خدمات را با کیفیت بسیار نازل تری به آنها ارائه می‌کند.

در دوره پسا تجدد، همه آنچه در دوره تجدد پدید آمده بود از جمله سیاست هماندسازی هویت، مورد نقد و بررسی قرار گرفت و به جای هویت یکسان برای همه ملت، هویت‌های خرد، محلی و فردی مورد تأکید و توجه قرار گرفت. در این دوره، تکثر، تنوع و حتی بی‌ثباتی

و تغییرات مداوم هویت‌ها مطلوب دانسته شد و هویت ملی و وحدت، ثبات و استمرار همراه با آن نامطلوب پنداشته شد.

اندیشمندان اجتماعی معتقدند «سیاستِ هویت» متعلق به این دوره است که هویت‌ها، به جای آنکه موجب وفاق شوند موضوعی برای نزاع و درگیری می‌شوند. از این رو برخی از پیدایش سیاستِ هویت، به باز شدن جعبهٔ پاندورا یاد می‌کنند. جعبه پاندورا در اساطیر یونانی، جعبه‌ای حاوی تمام بلاها بود که به دستِ زنی به نام پاندورا گشوده شد. براساس این افسانهٔ یونانی با باز شدن جعبه ناگهان همهٔ پلیدی‌ها و شرها، رها و به سوی زمین سرازیر شدند. بدی‌ها در جهان پراکنده شدند و با خوبی‌ها درآمیختند، به طوری که دیگر تشخیص و تمیز آنها از یکدیگر ممکن نبود و رنج و بیماری، پیری و مرگ، دروغ، دزدی و جنایت - که قبل از آن وجود نداشت - گسترش یافت.

«سیاستِ هویت»، محصول دوران پسامدرن است و بر هویت‌های خاص، محلی و بر تفاوت‌ها تأکید می‌کند.

در اواخر قرن بیستم، هویت به جای قشربندی و کشمکش طبقاتی، محور اصلی مباحثات فکری و سیاسی شد و برخلاف دورهٔ تجدد که هویت از منظر دولتِ ملت‌ها تعریف می‌شد، در دورهٔ پساتجدد، هویت از منظر گروه‌های اجتماعی مختلف مورد توجه قرار گرفت. افراد، گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی، مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را براساس علاقه‌ها و دغدغه‌های فرهنگی و هویتی پی می‌گیرند. نه تنها ثروت و قدرت، بلکه هویت و عناصر اساسی آن مانند «آگاهی» و «دانش» نیز کانون نزاع و کشمکش می‌گردند. از این منظر قدرت صرفاً در دولت و حکومت متمرکز نیست بلکه فراتر از دولتِ ملت‌ها؛ قدرت در همه جا از جمله زندگی روزمره، رابطه میان افراد، رابطه میان گروه‌ها و در فرهنگ و نظام جهانی جریان دارد و در همهٔ این عرصه‌ها، سیاستِ هویت در می‌گیرد.

امروزه از سویی، جهانی شدن و توسعهٔ ارتباطات، زمینهٔ شکل‌گیری جهانی بدون مرز را فراهم کرده است که در آن، اختلاط فرهنگ‌ها به از میان رفتن ثبات و خلوص فرهنگی می‌انجامد و هویت‌ها به شدت دستخوش تغییر می‌شوند. در مقابل، بسیاری از جوامع و گروه‌های فرهنگی به دفاع از خود برخاسته‌اند و با ساختن هویتی خاص برای خود یا بازگشت به هویت خویش، در برابر هویتی که فرآیند جهانی شدن به هم تحمیل می‌کند، مقاومت می‌کنند و خواهان رهایی از آن هستند. جنبش‌های اجتماعی گوناگونی که روند جهانی شدن را تهدیدی علیه هویت‌ها می‌دانند، مانند جنبش‌های سبک زندگی، زنان، آفریقایی-آمریکایی‌ها، آسیایی تبارها، جوانان، اقلیت‌های قومی، مذهبی و جنبش زیست محیطی نمونه‌هایی از این اعتراضات و مقاومت‌ها هستند.

در چنین شرایطی مدل تکثرگرا به جای مدل همانندسازی مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرد. در مدل تکثرگرا، تفاوت‌های موجود میان گروه‌های قومی، زبانی حفظ و حتی تشدید می‌شود و سیاست‌هایی در همین راستا در پیش گرفته می‌شود. البته در این الگو به ناچار وجود یک ساختار مشترک سیاسی و اقتصادی که گروه‌های مختلف را به یکدیگر پیوند دهد، ضروری دانسته می‌شود.

### بخوانیم و بدانیم

در مدل تکثرگرا به ابعاد مختلفی از هویت توجه می‌شود. گاهی بعد فرهنگی مورد توجه است و تمایزات زبانی، قومی، مذهبی و ... به رسمیت شناخته می‌شوند، یا به بعد سیاسی هویت توجه می‌شود و به اقوام و گروه‌های مختلف آزادی‌های اجتماعی و فرصت سهیم شدن در قدرت سیاسی داده می‌شود و یا راهکارهای مسالمت‌آمیز لازم برای حل منازعات گروهی و قومی ارائه می‌گردد. گسترش برابری و رفع تبعیض‌های قومی و گروهی نیز در نتیجه توجه به بعد اجتماعی هویت حاصل می‌شود.

سیاست هویت می‌تواند دو چهره پیدا کند یا بر تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها تأکید می‌کند و سبب چند پارگی سیاسی و فرهنگی درون جوامع می‌شود. یا گروه‌های به حاشیه رانده شده را به رسمیت می‌شناسد و از آنان حمایت می‌کند و در عین حال بر چارچوب‌های مشترک تأکید می‌کند تا به همگرایی اقوام و گروه‌های مختلف درون جوامع منتهی شود. به نظر شما سیاست هویت، بیشتر مسیر تحقق کدام یک از این دو وضعیت را هموار می‌سازد؟ چرا؟

### بخوانیم و بدانیم

جامعه‌شناسی چندفرهنگی

شاید این عبارت برای شما آشنا باشد و معنی آن را بدانید. «مگه در و دیواره؟ که می‌گی این! این، اسم داره!». در و دیوار شئی‌اند، ولی اسم داشتن، نشانه هویت داشتن و انسان بودن است. این جمله هشدار است: «شما با انسان و هویت سر و کار دارید نه با اشیاء». یعنی دو طرف رابطه، انسان‌اند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند و از یکدیگر اثر می‌پذیرند. جامعه‌شناسی، پدیده‌های اجتماعی یا زندگی اجتماعی را به روش علمی مطالعه می‌کند. اما وقتی فرهنگ‌ها و هویت‌ها، کانون تنازع می‌شوند و سیاست هویت شکل می‌گیرد. جامعه‌شناسان به وضوح در می‌یابند که «هویت‌ها» را مطالعه می‌کنند نه اشیاء را. در جامعه‌شناسی، دو طرف رابطه (منظر و موضوع) انسان‌ها و هویت‌ها هستند. دلالت این دریافت این است که دانش جامعه‌شناسی و فرهنگ‌ها

و هویت‌های مورد مطالعه آن بر یکدیگر اثر می‌گذارند و از یکدیگر اثر می‌پذیرند. به عبارت دیگر جامعه‌شناسی و نظریه‌های آن، درگیر سیاست‌هویت‌اند. هم سیاست‌هویت در پیدایش، رونق و افول جامعه‌شناسی و نظریه‌های آن مؤثر است و هم جامعه‌شناسی و نظریه‌های آن در سرگذشت و سرنوشت سیاست‌هویت اثرگذارند. موارد زیر تنها برخی از شواهد و نشانه‌های این واقعیت‌اند:

در گذشته نه چندان دور، نظریه‌هایی که به لحاظ سیاسی محافظه‌کار و مدافع شرایط موجود بودند احتمال بیشتری داشت که در جامعه‌شناسی مورد قبول واقع شوند تا نظریه‌هایی که موضع سیاسی رادیکال داشتند.

نظریه‌هایی که نتایج آنها به صورت تجربی قابل آزمودن باشند احتمال بیشتری دارد که تأیید شوند تا آنهایی که نتایج غیرقابل آزمون تولید می‌کنند.

نظریه‌هایی که اعضای گروه اکثریت «مردان سفید پوست» تولید می‌کنند احتمال بیشتری دارد که بخشی از آثار معتبر شوند تا آنهایی که اقلیت‌ها (نظریه پردازان رنگین پوست و نظریه پردازان زن) ابداع می‌کنند.

پیدایش نظریه جامعه‌شناسی فمینیستی معاصر، نظریه آفریقایی تبار، نظریه آمریکایی بومی و ... نشان از شکل‌گیری جامعه‌شناسی و نظریه چند فرهنگی است. در جامعه‌شناسی چند فرهنگی، هر نظریه‌ای درون فرهنگ و تاریخ خود تولید می‌شود و هر فرهنگ و هویتی می‌تواند نظریه‌های جامعه‌شناسی متناسب با خویش را تولید کند. از این رو هیچ فرهنگ و هویتی نمی‌پسندد که موضوع یا ابژه نظریه‌هایی باشد که در زمینه فرهنگی و تاریخی دیگری شکل گرفته‌اند.

## مقایسه کنید

تاکنون با دو مدل سیاست‌گذاری هویتی آشنا شدید. این دو مدل را مقایسه و ارزیابی کنید. به نظر شما هر کدام از این دو مدل چگونه به تنازع‌های هویتی دامن می‌زنند و چگونه برای حل این منازعات اقدام می‌کنند؟

## شناخت متقابل هویت‌ها

از میان دوستان کلاس خود چه تعدادی را با نام صدا می‌زنید؟ گفت‌وگوی شما با آنها چگونه است؟ این گفت‌وگو را با گفت‌وگوهایی که در آنها نام افراد شرکت‌کننده را نمی‌دانید یا باید آنها را با نام خانوادگی مورد خطاب قرار دهید، مقایسه کنید. به نظرتان این دو نوع گفت‌وگو چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟



شناخت متقابل افراد از یکدیگر، هم به آنها کمک می‌کند که تفاوت‌های همدیگر را درک کنند و به آن احترام بگذارند و هم سبب به وجود آمدن اشتراکاتی می‌شود که به بهتر شدن روابطشان منجر می‌شود. بنابراین الگوی مطلوب سیاست هویتی «الگوی تعارف» است. «تعارف» به معنای «هم‌شناسی» و «شناخت متقابل» است در مقابل الگوی «تنازع» قرار دارد و همان الگویی است که قرآن ارائه می‌کند انا خلقناکم ... و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا. شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. سپس تأکید می‌کند که هیچ‌کدام از این ویژگی‌ها، ملاک برتر دانستن خود از دیگری نیست و فقط زندگی بر اساس تقوا معیار برتری و بزرگواری یک انسان است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مردم، دشمن چیزی هستند که نمی‌شناسند»<sup>۱</sup>. انسان هنگامی که در تاریکی ناآگاهی به سر می‌برد، هر شبحی را که از دور می‌بیند و هر آوازی را که می‌شنود، نشانه حیوانی درنده و خطرناک می‌پندارد. افراد معمولاً نسبت به دیگرانی که آنها را به درستی نمی‌شناسد، بدبین هستند و از آنها دوری می‌کنند. از این رو یکی از راه‌های ایجاد آشتی و صفا و اتحاد و دوستی در میان گروه‌ها و ملت‌ها، شناخت متقابل است.

در الگوی مطلوب قرآنی، تکثر و توع زبانی و نژادی و قومی، مانع وحدت و همدلی نیست. رشد و شکوفایی جهان اسلام از قرن سوم و چهارم هجری نیز به دلیل پیروی از این الگو و احترامی بود که اقوام مختلف در جهان اسلام برای یکدیگر قائل بودند. برای عرب‌ها به هیچ‌وجه نگران‌کننده نبود که بزرگ‌ترین دانشمند صرف و نحو زبان عربی، یک ایرانی به نام سیبویه و مهم‌ترین حکمای جهان اسلام فارابی و ابن سینا هستند. در این میان، حکومت<sup>۲</sup> نیز می‌تواند با زمینه‌سازی برای شناخت «مردم» با یکدیگر در سطح محلی، ملی و منطقه‌ای بسیاری از مشکلات حتی مشکلات کلان اقتصادی و سیاسی را حل نماید و امکان همدلی مردم با یکدیگر را فراهم نماید.

---

۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول ۱۲، ۱۳ و ۱۴ حقوق اقوام و گروه‌های متنوع و اقلیت دینی و مذهبی ایرانی را به رسمیت شناخته و آزادی آنها در انجام مراسم دینی، تعلیم و تربیت و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و نیز حق اعمال مقررات محلی در حدود وظایف شوراها در مناطقی که دارای اکثریت هستند را تضمین کرده است. در اصل ۱۵ نیز استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی، تدریس ادبیات محلی در مدارس در کنار زبان رسمی فارسی تصریح شده است. در فصل سوم بر تساوی حقوق همه اقوام و قبایل ایران از هر رنگ، نژاد و زبان تأکید شده است.

کوتلاکی، مردم‌شناس یونانی، در مقاله‌ای با عنوان «الگوهای رفتاری و فرهنگی ایرانیان» به تعارفات ایرانیان اشاره کرده است. وی با انجام پژوهش میدانی، گردآوری داده‌ها و تحلیل و مقایسه آنها، نتیجه گرفته است که این تعارفات از احترام، تواضع و صمیمیت ایرانی ناشی می‌شود.

یعنی ما ایرانیان هنگامی که می‌خواهیم به دیگران احترام بگذاریم با آنها «تعارف» می‌کنیم این تعارف شناخت متقابل است و علاوه بر اینکه ریشه قرآنی دارد زمینه ارتباطی صمیمانه و صادقانه را فراهم می‌کند. به نظر شما کلمه «بی تعارف» چه معنایی دارد و آیا کاربرد فعلی این کلمه با توجه به معنای لغوی و یافته‌های مردم‌شناسی صحیح است؟

